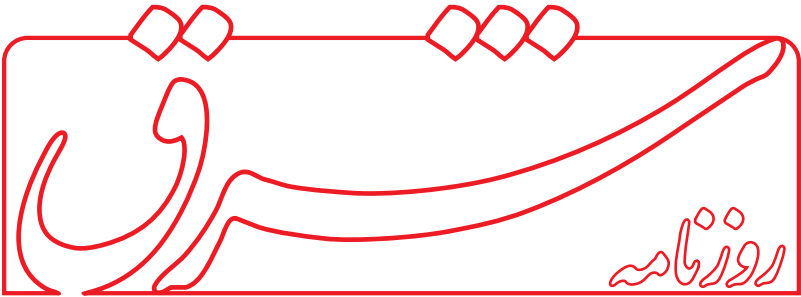




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان الوند، کوچه آرشیبا، پلاک ۶
تلفن: ۰۲۲-۸۸۶۵۴۳۹۰ نامبر: ۸۸۸۰۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: ۲۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران : آذان ظهر ۱۱:۵۴ آذان مغرب ۱۷:۱۱ آذان صبح فردا ۵:۲۹ طلوع آفتاب ۶:۵۸



ششمین به ۱۲ آذر ۱۳۹۲ ۲۹ محرم ۱۴۳۵ ۳ دسامبر ۲۰۱۳ سال یازدهم شماره ۱۸۹۶ ۱۶ اصفحه



نکوداشت استاد کاظم معتمدنژاد

شرق: انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات با همکاری انجمن ایرانی مطالعات جامعه اطلاعاتی، انجمن جامعه‌شناسی ایران و دانشگاه علامه‌مطباطبایی، همایش یک‌روزه‌ای را با عنوان «نکوداشت استاد دکتر کاظم معتمدنژاد؛ زمینه‌ها و مسایل مطالعات ایرانی ارتباطات و فرهنگ، برگزار می‌کند. این همایش در نخستین روز از هفته پژوهش (ششمین ۲۳ آذر) در سالن شهید مطهری دانشگاه علوم اجتماعی و ارتباطات دانشگاه علامه‌مطباطبایی از ساعت ۱۴ تا ۱۹ برگزار می‌شود. مقالات ارائه‌شده به این همایش، در «ارجمانه استاددکتر معتمدنژاد» منتشر خواهد شد.

گمشده‌های تئاتر شهر

یادی از ارسلان پوریا

مرگی با طعم ترازوی



افسانه شفيعی

● ۲۰ سال پیش نویسنده‌ای در اوج تنگدستی و تنهایی در کلبه چوبی‌اش در شهسوار بر اثر سکنه قلبی در گذشت. او ارسلان پوریا بود؛ نویسنده‌ای که نوشتن را در دهه ۳۰ آغاز کرد. گفته می‌شود اگر اندوخته‌های می‌داشت، می‌توانست پس از سکنه اولش، با عمل جراحی سالیان دیگر نیز زندگی کند و بنویسد اما مردی چنان شریف و بلندنظر بود که نخواست دست نیاز به سمت کسی دراز کند. مرگ ارسلان پوریا مثل سرنوشت آثارش بی‌شباهت به ترازوی نیست. او در طول زندگی‌اش کمتر فرصت یافت نوشته‌هایش را به چاپ برساند. بیشتر آثارش هنوز منتشر نشده برجاست اما کسانی که به تاریخ نمایشنامه‌نویسی و شعر کلاسیک فارسی علاقه‌مندند او را می‌شناسند چرا که او مدیعی نوعی از نمایشنامه بود که خود نمایشنامه آهنگینش می‌نامید و بی‌شباهت به آثار شکسپیر نیست. ارسلان پوریا یکی از برجسته‌ترین نمایشنامه‌نویسانی است که راه فتحعلی آخوندزاده و عبدالکریم طایبوف در دوران صدر مشروطیت را ادامه داد. متأسفانه فعالیت‌های سیاسی‌اش در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ باعث شد اکثر نوشته‌هایش گرفتار سکوت شود و به بایگانی راکد تاریخ راه یابد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد به کلی از سیاست کناره گرفت و به عرصه ادبیات پناه برد. سه نمایشنامه نخست وی به نام‌های «ترازوی آتشین»، «ناهیله بار بستان» و «ترازوی کیمویه» در سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ به نوعی سؤگنامه زندگی خود نویسنده است. در سال ۱۳۳۸ «آرش تیرانداز» را نوشت و باعث شد بسیاری از نویسندگان به تقلید از او به سراغ آثار کهن فارسی بروند. در سال ۱۳۴۰ مجموعه اشعارش به نام «سرود آزادی» منتشر شد. «تاز بانه بهرام» و «رستاخیز تبریز» دو نمایشنامه آهنگین اوست که پوریا به استادی با حفظ وزن تا پایان نمایشنامه و به سبک شعر کلاسیک آنها را سرود. دو خاکستری و لحظه‌های دراماتیک اثر از ویژگی‌های این دو نمایشنامه است. او علاوه بر نمایشنامه، کتاب سه جلدی مهمی درباره تاریخ ایران نوشت به نام «کارنامه مصدق» که منبع اصلی تمام کتاب‌ها و مقالاتی است که پس از آن درباره وقایع ملی شدن صنعت نفت نوشته شد بدون اینکه نامی از او برده شود. متأسفانه این کتاب به جز بخش‌هایی از آن، هرگز منتشر نشد. نسخه‌ای از این کتاب در اختیار هادیت اله متین دفتری، نوه دکتر مصدق است با مقدمه‌ای که دکتر مصدق بر آن نوشته و از آن تمجید کرده است. او در سال ۴۳ دستگیر و محاکمه شد. در روز محاکمه، شجاعانه به انتقاد جدی فرهنگ و سیاست رژیم وقت پرداخت. مهم‌ترین اثرش «دباج‌های بر فلسفه تاریخ ایران» است که در سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ نوشته شده و نیز کتاب «دباج‌های بر فلسفه هنر» در تاریخ ۱۳۵۶. همچنین اشعار سال‌های پس از ۱۳۴۱ پوریا هرگز فرصت انتشار نیافت. هر چند این علاقه وجود دارد که زندگی سیاسی وی را از زندگی ادبی‌اش جدا کند اما به گمان «مرتضی ثاقب‌فر» این هر دو به هم پیوند دارد که اگر چنین نبود نوشته‌هایش در کتابخانه شخصی خاک نمی‌خورد و به سبب فعالیت‌های سیاسی‌اش نادیده گرفته نمی‌شد. او در ۶۴ سالگی بر اثر سکنه قلبی در گذشت.

مخبر الدوله

«درودی» در موزه هنرهای معاصر

● شرق: ایران درودی بار دیگر به موزه هنرهای معاصر می‌رود. موزه هنرهای معاصر ایران در سال ۸۷ نیز تمام تالارهای خود را به نمایش آثار این نقاش پیشکسوت اختصاص داده بود و حالا مراسم رونمایی از چاپ پانزدهم کتاب «در فاصله دونقطه...» روز جمعه، ۱۵ آذر از ساعت ۱۶ تا ۲۰ در این مکان برگزار می‌شود.

یاد دوست

دیدار دوباره با «فریدون عموزاده خلیلی» در شهر دروازه‌ها

سفر سمنان



غلامرضا امامی
emami@hotmail.it

در نمایشگاه کیمیا و خاک هنرمند شریف شهر، پرویز کلانتری عزیز کارها و شاهکارهای کاهگلی او به نمایش درآمده بود. کارهایی که باید در روستاها و شهرهای کویری دنبالشان گشت.

در شب افتتاح، بسیار دوستان گرد آمده بودند. بخت یار شد و تصویرگر صمیمی جمال اکرمی را پس از مدت‌ها دیدم. مثل همیشه شاد و خندان... بذله‌گو و مهربان.

برای سفری به سمنان از سوی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان دعوت کرد و گفت بانی سفر، انجمن ادبی کوشمسلاست. آهوی سمنان. این انجمن به همت اسماعیل همتی کاری کرده بود کارستان.

دعوت عام داده بود، برای کودکان و نوجوانان ایران که سروده‌ها و نوشته‌هایشان را بنویسند و داوران آثاری را برگزینند. عصر پنجشنبه ۱۳۰۴، مراسم اهدای جوایز بود و نکوداشت عموزاده خلیلی نویسنده سمنانی. به شوق پذیرفتم. در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان آن روز دو نفر از دوستانم، هنرمندان نامی امروز، محمدعلی بنی‌اسدی و جمال‌الدین اکرمی سمنانی بودند.

از سمنان و بهشت شه میرزا حکایت‌ها شنیده بودم. هر چند دوسال از دوران دبستانم را در فیروزکوه گذرانده بودم اما توفیق نیافته بودم که از این دو جا دیدن کنم. شنیدم که در بهارن، این شهر شاد، هوای سکرآور یگانهای دارد. ساعت شش صبح پنجشنبه، همسفران آماده بودند و راه افتادیم.

در راه از گرمسار رد شدیم. با خود اندیشیدم از استان سمنان دو رئیس‌جمهور فعلی و قبلی برخاسته‌اند. البته هر یک به راهی و اندیشه‌ای، هر یک مظهر و نماد تفکری.

عادت دیرینه‌ای دارم که از هر شهر نمونه‌ای از صنایع دستی را به یادگار تهیه کنم و سمنان، سفالش و کارهای سفالی‌اش شهره بود. به بازار رفتیم. سرپوشیده با طاق‌های ضربی کهنه زیبا. اما هرچه گشتم و گشتم، سفالی نیافتم. در عوض پر بود از کالاها و بنگل‌های چینی.

دلنام می‌خواست سسرای قدیمی را ببینیم اما آن سسرای کهن شده بود انبار برنج و نخود و لوبیا. کنار بازار از کوچه‌های باریک کوتاه گذر کردیم. راهنمایان-عابدین معصومی گرمی- گفت از آن رو سقف کوچه‌ها کوتاه است که مهاجمان اسپسوار نتوانند از آن گذر کنند و به قتل و غارت بپردازند.

ساختمان زیبای خشتی ویران را دیدیم. عکسی از این زیگوی پیر که در حال احتضار بود، گرفتیم به یادگار که برای میراث فرهنگی بفرستیم.

به مسجدجامع سری زدیم؛ مسجدی کهن که همچون برج پیرای ایتالیا کج بود. گفتند بالا و نوک گلدسته خراب شده بود و در عهد قاجار، آن را مرمت کرده‌اند و در حقیقت سری را بر آن گلدسته بلند باز نهاده‌اند. سری کج.

کنارش حمامی قدیمی بود که حوض آبی‌اش چشم را می‌نواخت. خواستیم بازدید کنیم. مومنی گفت ورود مردان ممنوع است چراکه اینجا، دیگر حمام نیست آب‌ریزگاه باتوان شده است!

به ارک قدیمی و دروازه سمنان گذر کردیم. از بخت خوش این دروازه پایدار و چشم‌نواز سرپا بود. از معدود دروازه شهرهایی که مانده است و به تاریخ نیپوسته. اسم دروازه‌ها مانده اما پناها؟! دروازه دولت، دروازه شمیران، دروازه قزوین... برویم و عکس‌هایشان را ببینیم.

و بناهای بلندی که همچون قارچ‌های سمی هرروز می‌رویند. عکسی به یادگار گرفتیم. نان

کماجی برای سوغات خریدیم، ناهاری خوریم اما غذاهای محلی؟ حرفش را نزنید. جایی نبود و نداشتند. خیلی از شهرها دیگر از غذای محلی خبری نیست. برویم و سراغشان را از تذکرها یا از کتاب آشپزی رزا منتظمی و نجف دریابندری بگیریم. با خود به همت بلند دوست دیرینم محمد زهرایی و نجف دریابندری آفرین گفتم که برای ما و آیندگان ما کتابی فراهم آورند.

عصر، جمع بسیاری گرد آمدند. از کودک و نوجوان، پیر و جوان، زنان و مردان نیک‌نهاد سمنانی. بچه‌ها آمدند و سروده‌ها و نوشته‌های برگزیده‌شان را خواندند. از آن میان کودک کی شش‌ساله از چهارم‌حال و بختیاری آمده بود اما چون هنوز خواندن و نوشتن نمی‌دانست، خواهرش شعرش را خواند. شعرش این بود:

شعر سیده سحر کاظمی:
باران شدید می‌بارد
انگار کسی ابرها را آدیت کرده بود
و ابرها گریه می‌کردند
گریه‌شان زیاد شد
شد یک دریا.

زمستان آمد
مسافران پیاده می‌شوند
مهر، آبان و آذر
از قطار پیاده می‌شوند
پاییز پیاده شد و از
دوستانش خداحافظی کرد
شعر را خواهرش، سیده‌سارا کاظمی با خطی خوش برایم نوشت. بعد سیده سارا کاظمی خواهر ۱۱ساله‌اش شعر خودش را خواند. شعر این بود:

روز یکشنبه بود
باران می‌بارید
ردعوبرق
عکس‌زیبایی
گرفت از من و خواهرم

یک هایکوی ماندنی. بچه‌های دیگر آمدند و قصه‌هایشان و شعرهایشان را خواندند. یکی از یکی بهتر. آقای همتی عزیز گفت حتماً آثار آنها که از سوی دارورانی از سوی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان برگزیده شده بی‌هیچ سفارشی و رانتی و توصیه‌ای، نشر خواهد یافت.

خوشحال شدم، یاد خاطره و گفته دوست دانايم جناب دکتر جعفریان رئیس سابق کتابخانه مجلس افتادم. می‌گفت: کتابم برنده جایزه کتاب سال شده بود. در راه که به مراسم می‌رفتم، از رادیو خبر را شنیدم نامم را و نام کتاب را.

اما در سالن که نشستیم، نه نامم خوانده شد و نه اسمی از کتابم برده شد. پرسیدم، گفتند که فرموده‌اند اسم کتاب و نویسنده نباید برده شود و کتاب حذف شود. فرموده بودند!

پس از آن برنامه نکوداشت عموزاده خلیلی عزیز آغاز شد. بنا نبود که صحبتی بکنم. گمان کردم فقط حضوری است اما به مهر عموزاده خلیلی و به امر دوستان سخنانی گفتم که بناتس نشر یابد.

خلاصه آنکه، او به روزنامه‌نگاری شهره است، اما به چندین هنر آراسته است. هنر بزرگ او نوشتن قصه برای بچه‌هاست.

قصه‌هایی جدی همچون دو خرماي نارس و قصه‌های طنزآمیز تازهاش. قصه‌هایی جالب و جذاب. بیرون که آدمم جوانی مهربان جلو آمد - محسن را به- شهری رویایی ساخته بود از سفال.

شب به همراه هنرمند نامی سمنانی جناب جواهری به شه میرزا برگشتیم. برف می‌آمد. سوز سردی بود. تا پاسی از شب در مسجد خانه معلم به‌همراه نازنین دوستانم پور عمرانی، اکرمی، مناف یحیی‌پور، شیخ‌الاسلامی و عموزاده خلیلی از هر دری سخن گفتیم. شب خوشی بود. کم خوابیدیم. صبح زمین سفید شده بود اما آسمان آفتابی بود.



سلمان طاهری
salmantaheri@gmail.com



ادامه از صفحه اول

اصرار بر توجیه اقدامی غیرقانونی!

ولی چندین‌بار حالت تعلیق داشت تا بر روند فعالیتش رسیدگی شود، اما نهایت در آخرین جلسه هیات نظارت حکمی مبنی و دال بر لغو امتیاز این نشر شد، زیرا پرونده این ناشر مطول و مفصل «است».

متأسفانه ظاهراً ایراد اتهام و افترا به اشخاص حقیقی و حقوقی در تریبون‌های رسمی تبدیل به یک رویه شده است. آقای دری با ذکر عبارت «فکر می‌کنم»، خیال خودشان را راحت کردند و پس از آن، مقادیر زیادی سخن گفته‌اند که هیچ‌یک صحیح نیست. تا آغاز این ماجرا در زمان ایشان و حتی تا پایان دولت دهم، نشر چشمه نه‌تنها هیچ حکمی از هیچ مرجعی در وزارت ارشاد دریافت نکرده است، بلکه در طول عمر ۳۰ساله خود، کسی یا کسانی حتی یک تذکر شفاهی هم به این انتشاراتی ندادند، هر رسد به اینکه به قول آقای دری در ۱۵ سال اخیر از سوی اداره کتاب مدام تذکر گرفته باشد. این شیوه بیان غیردقیق و گمراه‌زنی، به‌خصوص از سوی کسی چون ایشان که زمانی در بالاترین منصب فرهنگی کشور انجام وظیفه می‌کردند، بسیار عجیب است. نشر چشمه در هیچ زمانی حالت تعلیق نداشت و هیچ تذکری هم دریافت نکرده بود تا زمان ایشان که بدون مقدمه و بدون داشتن کوچک‌ترین حقی برای دفاع از خود، این ماجراها بر او روا داشته شد.

۴- ایشان در فراز دیگری از این گفت‌وگو فرموده‌اند: «فکر کنم موضوعی به‌نام نشر چشمه به حدی موضوع پیش‌پاافتاده‌ای است که باید به فراموشی سپرد». راستش ما هم می‌توانستیم درباره سخنان ایشان با توجه به سابقه مدیریتی

گریه کن گریه قشنگه

چهار پا خوب، دو پا خوب

بستان بزن

به رنگ پژمان

بی فرهنگستان / فحش

۵۳ اندر احوالات شیخانی کی روش

۵۲ خنده های دو رئیس

۵۴ خاطرات سب پلاتر

۵۵ چرا فرهاد مجیدی ناگهان رفت

۱۲ گزارش تصویری ماه

۱۴ آغوش گرم آن طرفی ها

۱۸ شانه هایت را برای گریه کردن دوست دارم

۲۳ گلوآه

۲۴ دکتر اس

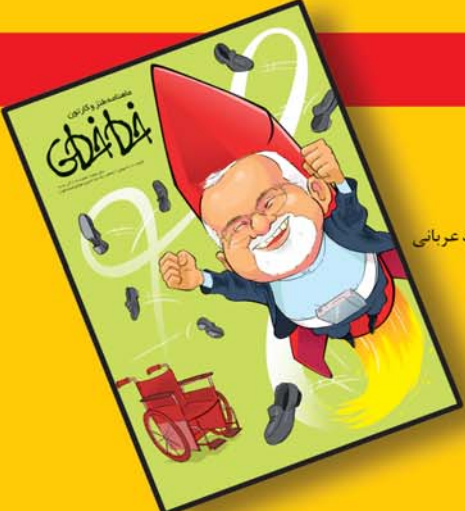
۲۷ یار دانشگاهی من

۲۲ توابع اخراجی میلیاردر

۲۳ ما همچنان در علت گیر تو مانده ایم

۲۵ برق آدم نگیر

۲۶ شازده کوچولو در اتوبان خلیج همیشه فارس



کالوین و هابز

مخط مخاطب

وقتی مخاطب بودم احمد عربانی

آکادمی

یاز گشت به پشت صفحه

